



Secret Romance
Tlgrm: @BTSNSFW
Writer: Armita

پاهای برهنه روی سرامیک های سرد اتاق کشیدم و قدمی به جلو برداشتم..

اتاق توی تاریکی فرو رفته بود و صدایی شنیده نمیشد، راهمو به طرف پنجره کج کردم و پرده رو کنار کشیدم!

دستای ظریفم رو برای باز کردن پنجره به جلو هدایت دادم و روی دستگیره ی پنجره نشوندم، با کمی فشار پنجره باز شد و همون موقع باد خنکی وزید که باز قدمی به جلو برداشتم و دستام رو تکیه گاه خودم قرار دادم...

روی پنجه ی پاهام بلند شدم و سرمو از پنجره بیرون بردم... که باعث شد چند دسته از موهام معلق بمونن..

از بارون شدیدی که می بارید چند ساعتی گذشته بود و آلاَن فقط نم نم های ریزی بود که روی زمین فرود می اومد.. بوی بارون با هوای خاکی مخلوط شده بود و بوی زمینه خیس لذت بخش ترین بوی دنیا بود..

باز نفس عمیقی کشیدم و از لمس شدن پوستم توسط باد سرد چشمام رو روی هم گذاشتم و اجازه دادم باد باموهای بلندم بازی کنه..

با شنیدن صدای باز شدن در چوبی اتاق از خلسه ی شیرینم بیرون اومدم و پلکام رو نیمه باز کردم و کمی به عقب متمایز شدم... بعد از صدای بسته شدن در صدای قدم های محکم فردی که پشت سرم بود و با هر قدم بهم نزدیک تر میشد ترس وجودمو فرا گرفت و لب پایینم رو گزیدم!

صدای قدم هایی که بهم نزدیک میشد تموم شد! جرعت دیدن پشت سرم رو نداشتم و سرمو پایین انداختم و آب گلویم رو قورت دادم!

با دستایی که به دور کمرم خزید نفسم رو حبس کردم و بعد با
مکت به بغل شخصی کشیده شدم!

با شنیدن صدای گرم جیمین کنار گوشم نفسمو بیرون دادم و
لبخندی روی لبم نقش بست!

_داری چیکار میکنی؟!

سرشو روی شونم گذاشت و سر شونم رو بوسید و بعد سرشو توی
گردنم فرو کرد و نفس های عمیقی کشید که مورمور شدن تنم رو
حس کردم...

ماسک مشکی رنگشو درآورد و گوشه ای انداخت و منو به سمت
خودش برگردوند

سرمو پایین انداختم و مشغول بازی کردم با انگشتای دستم شدم...
با دستش سرم رو بالا گرفت، که نگاهم با نگاهش گره

خورد...نگاهمو ازش دزدیدم که دستشو دور کمرم حلقه کرد و با
دست آزادش چونم رو گرفت و لبای داغشو با شدت روی لبام
کوبید!

لب پایینم رو مک زد و گاز ریزی گرفت!

بیشتر به خودش فشارم داد که دستامو دور گردنش حلقه کردم!
بی حرکت وایساده بودم و از لمس لبام توسط لبای نرم و خیس
جیمین لذت میبردم..تمام مک هایی که به لبم میزد رو حس میکردم
و حس خوبی که بهم منتقل میشد وادارم میکرد چشمام رو روی
هم بذارم و همراهیش کنم!

لباشو از لبام جدا کرد و پیشونیش رو به پیشونیم چسبوند و تو
همون حالت ادامه داد...

_دلت برام تنگ نشده؟

دستام رو محکم تر دور گردنش حلقه کردم و جواب دادم...

+خیلی!

بوسه ای به پیشونیم زد و روی لبه ی پنجره تکیه داد و منو روی پاهاش نشوند!

که باز دستامو دور گردنش حلقه کردم!

حس لبای داغ و خیس جیمین روی لبام تحریکم میکرد!

پاهامو دورش حلقه کردم و دستمو توی موهای نرمش فرو کردم!

زبون داغشو داخل دهنم فرو برد و زبونمو به بازی گرفت شدت

بوسشو بیشتر کرد و کل حجم لبام رو داخل دهنش فرو برد و

وحشیانه مک زد منم همینطور که دستمو توی موهای حرکت

میدادم همراهیش میکردم سعی میکردم لمس انگشتاش روی رونای

برهنم رو نادیده بگیرم!

دستاش همینطور بالا تر میخزید و به باسنم رسید و اسپنک

محکمی به باسنم زد!

بالا تر اومد و دستشو زیر لباسم برد و کمر برهنم رو لمس کرد!

قوسی به کمرم دادم و از تک تک لمسای جیمین روی پوست کمرم

لذت میبرد،...

با حس سوزش ریه هام دستمو روی سینه ی سفتش گذاشتم و

کمی به عقب هول دادم که لباسو از لبام برداشت و روی ترقوه ام

گذاشت و شروع کرد به مارک کردن و مکیدن اون قسمت!

بوی عطر تلخش وارد ریه هام میشد و باعث میشد که بخوام تا ابد

توی بغلش بمونم و عطرشو به ریه هام بکشم...

نگاهم به سیب گلویش که مدام بالا پایین میشد افتاد! یا شاید

ترقوه اش که قطره های عرق به خوبی روش دیدی میشد

سرمو کج کردم و لبامو روی لبای جیمین گذاشتم که با اشتیاق

همراهیم کرد!

دستاشو همینطور بالاتر می خزید و پوست کمرم رو بیشتر لمس میکرد به قفل سوتینم رسید که همون لحظه صدای زنگ گوشیش سکوت اتاق رو شکست!

لعنتی زیر لب گفت و یکی از دستاشو توی جیب شلوار مشکی رنگش برد و تماس رو وصل کرد، وبا لحن سردی شروع به حرف زدن با شخص مقابل که احتمال میدادم منجیرش باشه شد!
_بله؟!

به لبای قلوه ایش که موقع حرف زدن تکون می خوردن خیره شدم..

دستی توی موهاش کشید و ادامه داد..

_خیلی خوب، آلاَن میام!

و تماس رو قطع کرد!

نفسشو با صدا بیرون داد و سرشو با بی حوصلگی به عقب برد..
دستام رو روی ترقوه اش کشیدم گفتم..
+باید بری؟

پوزخندی زد و سرشو به نشونه ی تکون داد.. با دست آزادش موهای موج دارم رو پشت گوشم زد و ادامه داد
_شب منتظرم باش!

و زیر چونم رو بوسه ای زد و دستاشو دورم حلقه کرد و بلندم کرد و منو گوشه ی تخت گذاشت.. خم شد و بوسه ی سریع اما عمیقی روی لبم کاشت و چشمکی زد..

به رفتنش نگاه کردم و با صدای بسته شدن در، ریشه ی افکارم پاره شد

روی تخت دراز شدم... قلمی زدم که چشمم به آئینه ی بلند گوشه ی اتاق افتاد.. روی تخت نیم خیز شدم و دستی توی موهام

کشیدم..به سمت آیینہ ی گوشہ ی اتاق حرکت کردم و روبہ روش
قرار گرفتم! نگاهی از سر تا پا بہ خودم انداختم پاهای برہنم کہ
بہ گفتہ ی خود جیمین تحریک آمیزترین چیز دنیا براش بود!
لبخندی کمرنگی زدم و بالاتر اومدم رونای کبودم کہ رنگش بہ
ارغوانی میزد و خودنمایی میکرد لب پایینم رو بہ دندان
کشیدم...دلم می خواد آلاں جیمین پیشم بود!

کسی از رابطمون خبر نداره! چون اینطوری براش بهتره..
دستم برای صاف کردن یقه ی گشاد لباسم کہ روی شونم کج شدہ
بود بالا بردم، ولی پشیمون شدم و دستم کہ یقه ی لباس رو گرفته
بودم رو پایین کشیدم!

کہ با کبودی و مارک های عمیقی کہ نشون از رابطہ ی خشن چند
روز پیش بود مواجه شدم!
یقه رو توی مشتم فشار دادم و کاملاً لباس رو درآوردم! و بہ گوشہ
ای پرت کردم، با انگشتم روی کبودی ها و زخم های ریز کمر تا رونم
رو لمس کردم..

و تمام اتفاق های سه روز پیش از جلوی چشمم ردشد!
دستم رو روی شونہ هام کشیدم،و بہ نقطہ ی نامعلومی خیرہ
شدم...

من عاشق کبودی و زخمای روی بدنم بودم! حتی از درد کشیدنم
توسط جیمین لذت میبردیم! آره من عاشق معشوقم بودم! شاید برای
رفع نیازهاش ازم استفادہ میکرد ولی مہم نبود! من عاشقش
بودم...بند سوتین مشکی رنگم رو کہ از شونم آویزون شدہ بود رو
بالا کشیدم و بدونہ اینکہ لباسی بپوشم با همون لباس زیر مشکیم
از جلوی آیینہ کنار رفتم..در اتاق رو آروم باز کردم و نگاهی بہ داخل
خونہ ی بزرگی کہ متعلق بہ جیمین بود انداختم...تاریک بود و

چیزی دیده نمی شد! دستم رو از دستگیره ی در سر دادم، و با برخورد پای برهنم با کف زمین سرد حس خوبی رو برام به وجود می آورد... دلم می خواست روی زمین دراز بکشم و اون سرما به کل بدنم منتقل بشه... بی حوصله دستم رو توی موهای بلند و موج دارم حرکت میدادم .. به جلو حرکت کردم و چشمام رو توی قسمت های خونه میچرخوندم اما چیزی نظرمو جلب نمی کرد!

خودمو روی کاناپه ی چرمی انداختم و تلویزیون رو روشن کردم.. هیچ برنامه ای نظرمو جلب نمی کرد، با عوض کردن کانال چشمم خورد به اجرای بی تی اس

نگاهم به جیمین افتاد و یاد چند ساعت پیش که کنارم بود افتادم... توی همین چند ساعت پیش دلم خیلی براش تنگ شده بود! خیلی وابستش شده بودم و نمی تونستم زیاد دوریشو تحمل کنم اما کاری از دستم برنمی اومد!

با درموندگی تلویزیون رو خاموش کردم و جیغ خفه ای کشیدم.. کنترل رو به گوشه ای پرت کردم و زانو هامو توی بغلم فشردم.. موهام رو از جلوی صورتم کنار زدم و از روی کاناپه بلند شدم... به سمت آشپزخونه قدم برداشتم و اطرافم رو دید زدم، که چشمم به دستگاه قهوه ساز افتاد.. شونه ای بالا انداختم و روز پنجه هام بلند شدم که کیسه ی قهوه رو پایین بیارم مقداری توی دستگاه ریختم و بعد از زدن دکمه ی پایین به اوپن آشپز خونه تکیه زدم..

نگاهمو از قهوه ساز گرفتم و به ناخون های لاک زده ی پام دادم چشمام رو روی هم گذاشتم و بوی کافئین که فضای آشپزخونه رو پر کرده بود رو وارد ریه هام کردم...

"چند ساعت بعد"

همینطور که روی اوپن نشسته بودم،
ماگ قهوم رو توی دستم فشردم و کمی دیگه از قهوه ام نوشیدم..
به ساعت که 01:30 شب رو نشون میداد خیره شدم،پس
کجاست؟

کلافه ماگو روی اوپن کوبیدم..و نفسمو با صدا بیرون دادم...با
شنیدن صدای زنگ در سرمو به سمت در برگردندم و از روی اوپن
پایین اومدم، به سمت در که صدای زنگش لحظه ای قطع نمی شد
دویدم، و درو باز کردم که با جیمین که توی چهار چوب در تکیه
داده بود مواجه شدم!

سرش رو پایین گرفته بود و موهایش که روی صورتش ریخته بود
مانع دیدنش میشد! چند لحظه نگاش کردم تا به خودم اومدم
دستمو روی شونه ی سفتش گذاشتم و تکون دادم..
+جیمین..حالت...خوبه؟!

نگاهی بهم انداخت که تازه متوجه ی صورتش شدم...قطره های
عرق پیشونیش رو خیس کرده بود و نفساش سنگین شده بود!
کراواتش که شل شده بود رو درآورد و گوشه ای انداخت!
بی حرکت بهش نگاه میکردم، که مچ دستام رو گرفت و به دیوار
کنارم هولم داد! دستام رو بالای سرم نگه داشته بود و خیره به بدن
نیمه برهنه نگاه میکرد!

چشماش خمار بود و نفساش به قدری سنگین بود که صداش
سکوت بینمون رو میشکست! زانو شو وسط پاهام قرار داد که
باعث شد بدنم کامل به دیوار سرد بچسبه! صورتشو بهم نزدیک تر
کرد و لباسو روی گردنم گذاشت...بدنش بوی تند الکل میداد و این
نشون میداد که مسته!

گاز های ریز از ترقوه ام می گرفت که از درد چشمام رو روی هم
فشار میدادم!

+ ااه... جیمین... دردم.. می.. میاد

بی توجه به تقلا هام زانو شو بیشتر به وسط پام فشار داد! ناله ی
آرومی کردم که توی دهنش خفه شد!

همه ی حجم لبام رو داخل دهنش برد و وحشیانه مک میزد، بی
وقفه از لبم گاز های دردناک و ریز می گرفت!

آنقدر این کار رو انجام داد که شوری خون رو توی دهنم حس کردم!
عقب کشید، و ازم جدا شد مچ دستم رو گرفت و دنبال خودش
و مجبورم کرد که دنبالش برم! فشار انگشتاش روی مچ دستم
هر لحظه بیشتر میشد! تا به خودم

اومدم توی جای نیمه تاریک و سردی که بیشتر شبیهه زیر زمین
بود قرار گرفته بودم... دستم رو ول کرد، نگاهی به مچم انداختم که
از فشار دستاش کبود شده بود و جای انگشتاش روش مونده بود!
با اخم نگاهی به جیمین که به سمت در حرکت میکرد نگاه کردم..
+ جیمین.. معلوم هست چته؟!

در رو به هم کوبید که از صدای بلندتر چشمام رو به هم فشردم.. با
صدای چرخیدن کلید توی در، چشمام رو نیمه باز کردم و به جیمین
که دکمه های پیرهنشو باز میکرد نگاه کردم... برای اولین بار ازش
ترسیدم! کلید رو گوشه ای پرت کرد و با باز کردن آخرین دکمه
لباسش رو هم به گوشه ای دیگه پرت کرد!

بدنش که از تتو پر شده بود، حالا قطره های عرق روشن برق
میزد..

با شنیدن صدای باز شدن زیپ شلوارش و بعد کمر بندش، بدنم یخ
زد و قدمی به عقب برداشتم!

با هر قدمی که به عقب میرفتم یه قدم بهم نزدیک میشد! اشک
توی چشمام جمع شده بود، و سوزش لبم رو نادیده می‌گرفتم!
همینطور که عقب،عقب میرفتم با چشمای اشکی فریاد زدم..
+بس کن جیمین! داری میترسونیم!

صدای بلندم توی زیر زمین تنگ و تاریک اکو می‌شود...عقب تر رفتم
که به دیوار بر خوردم!بدونه حرفی بهم نزدیک میشد که چشمام رو
بستم و منتظر حرکت بعدی جیمین موندم!
با دستای گرمش که دور گونه هام قرار گرفت چشمام رو نیمه باز
کردم و بدونه اینکه به جیمین نگاه کنم،نگاهمو به سمت پایین
دوختم..

ابروشو بالا انداخت و نگاهی به چشمای اشکیم کرد...چند لحظه
بدون اینکه هیچ کدوممون حرفی بزنیم سپری میشد..
با مکت صدای گرم و بمش توی گوشم پیچید..
_بییی...نمیخوای بهم نگاه کنی؟!

آروم چشمام رو روی تک تک قسمت های بدنش سر دادم و آخر به
چشماش رسیدم..
_از من میترسی؟!

با تحلیل حرفش سریع سرمو به چپ و راست تکون دادم و با
صدای لرزون گفتم
+م..من عاشقتم! ولی تو...

با جدیت به چشماش نگاه کردم و ادامه دادم..
+توهم عاشق منی؟! یا...یا فقط داری برای رفع نیازات از من
استفاده میکنی؟!

رنگ چهرش تغییر کرد و با جدیت و نگاه عصبانی بهم نگاه کرد!

دستاشو روی چونم فشار داد و به دیوار پشت سرم کوبوندم!
چشمام رو از درد بستم و ناله ی آرومی کردم..جیمین بدونه اینکه
به وضعیتم توجه کنه با داد توی صورتم فریاد زد...
_چی داری میگی! این چیزیه که درباره ی من فکر میکنی؟! بنظرت
اگه فقط برای رفع نیاز هام بود چرا تورو انتخاب کردم؟! بنظرت
نمی تونستم هر شب برم بار و با یکی از اون...از اون هرزه ها
بخوابم؟!

جمله ی آخرشو توی صورتم داد زد!
دستاشو از روی گونه هام سر داد و به دیواری که بهش چسبیده
بودم تکیه داد..
هیچ کدوممون حرفی نمیزدیم..بدونه اینکه کنترلی روی کارم
داشته باشم خودمو توی بغل جیمین پرت کردم و دستامو محکم
دور عضله های گردنش حلقه کردم!
با اینکه نمی تونستم صورتشو ببینم متوجه ی چهره ی شوک زده
میشدم!
آروم دستاشو دور کمرم حلقه کرد..
همینطور که سرمو رو توی گردنش فرو کرده بودم با صدای خفه ای
زمزمه کردم..

+جیمین..م..من
از خودش جدام کرد و توی چشمام نگاه کرد توی نگاهش هیچ
حسی نبود ولی میتونستم عصبانیتشو به خوبی حس کنم!
نفسشو با عصبانیت بیرون داد و دستمو گرفت.. و منو دنبال خودش
کشید...بی حرف دنبالش میرفتم که وایساد و منو روی صندلی
چوبی که گوشه ی انباری بود نشوند...با تعجب به حرکاتش نگاه
میکردم که شروع به حرف زدن کرد..

فضا با لامپ کم نوری روشن شده بود برای همین نمی توانستم خیلی خوب چهرشو ببینم!

واقعا این چیزیه که درباره ی من فکر میکنی؟!
یه قدم دیگه بهم نزدیک و دستاشو روی دسته های صندلی قرار داد!

فکر میکنی، به عنوان وسیله ی جنسی بهت نگاه میکنم؟!
لحنش سرد بود و منو از زدن هر حرفی پشیمون میکرد! جلوم زانو زد و دستامو توی دستاش گذاشت! هنوز از شوک کارش بیرون نیومده بودم که همونطور که نشسته بود دستاشو دور کمرم حلقه کرد و سرشو روی پاهام گذاشت!
با برخورد موهای لخت و نرمش به رونای برهنم بدنم مورمور شد و نفسم سنگین شد!

و تازه یادم اومد که به غیر از ست مشکیم چیزی تنم نیست! و جیمین که با بالاتنه ی برهنه جلوم زانو زده بود و دستاشو روی کمرم میکشید...!
آروم نالیدم..
+جیمی..

که با کشیدن زبون داغش روی رونم حرفم نصفه موند و با حرکت زبون خیس جیمین روی رونم چشمام رو به هم فشار میدادم و دستام رو مشت کرده بودم! همونطور که از رونم بالا می اومد و پوستم رو با زبونش خیس میکرد نالید...
چطور میتونی...اینو بگی!؟

سرشو بلند کرد و با چشمای خمارش بهم نگاه کرد! دستاشو روی کمرم فشار میداد و بدون مکث سرشو وسط عضوم فرو کرد! که جیغ خفه ای زدم و قوسی به کمرم دادم! از روی شورت تورم

زبونشو روی عضوم میکشید..کنترل ناله هام رو از دست داده بودم
و دستمو توی موهای لختش فرو کردم! سرمو عقب بردم و نفس
های سنگین و تندم سکوت انباری رو میشکست! جیمین زبونشو بالا
تر برد و داخل نافم فرو کرد...

_عاشق طعم بدنتم!

همین طور بالاتر می اومد

و جاهای بیشتری از بدنم رو خیس میکرد! قفسه ی سینم مدام بالا
پایین میشد، بالاتر اومد و از ترقوه تا زیر گلویم رو بوسه های ریز
زد،...

_مزه ی بهشت میدی!

بوسه ی ریزی به چونم زد و و بعد به لبام رسید!

_معتاد لبات شدم!

با هر کلمه ی جیمین دیوونه میشدم و بدنم بیشتر داغ
میکرد...بوسه ی نرم و خیسی روی لبام زد که با لذت همراهیش
کردم و لبای گوشتی و قلوه ایشو گاز گرفتم!
لباشو ازم جدا کرد و یه دسته ازموهامو پشت گوشم هدایت کرد..
_اگه این عشق نیست پس چه کوفتیه؟!

تمام سلول های بدنم از لذت حرفا و لمس های جیمین داغ کرده بود
و غرق لذت شده بود!

+...می خوامت جیمین!

دستاش از روی کمرم به پایین میخزید و پایین و پایین تر می
اومد، لباس زیر مشکیم رو همراه حرکت دستاش پایین می برد و
در آخر به گوشه ای پرتش کرد!

حس اینکه کاملاً برهنه بودم و سردی صندلی رو بین پاهام حس
میکردم حالم رو بدتر میکرد و پایین تنم رو به صندلی فشار

میدادم!

جیمین بازم جلوم زانو زد و پاهام رو از هم باز کرد!
با حس زبون خیس جیمین روی ورودیم ناله ی بلندی کردم، و
دستامو توی موهایش حرکت دادم! زبونشو داخلم حرکت میداد و
عضومو مک میزد!

صدای ناله های بلندم فضای تنگ رو پر کرده بود و توی انباری
میپیچید...

جیمین انگشت وسطشو داخلم فرو کرد که جیغ بلندی زدم و کمرمو
بالا دادم!

+ آههههه... جیمین.. خیلی خوبهه.. اییی

انگشتشو با سرعت داخل و خارج میکرد و صدایی که از حرکت
انگشتای جیمین توی عضو دختر شنیده میشد برای گوشای جیمین
دلچسب ترین صدا بود!

همزمان که انگشتش رو حرکت میداد زبونشو روی عضو ا/ت
میکشید و باعث ناله های گاه و بی گاهش میشد!
بدونه اینکه انگشتش رو از دختر خارج کنه خودشو بالا کشید و
لبای دختر رو اسیر کرد!

اما همچنان دستش روی پایین تنت میخزید!
بی وقفه همو میبوسیدن و لحظه ی لبای همو ول نمی کردن.
سرعت دستش هر لحظه بیشتر میشد و ناله هات داشت تبدیل به
فریاد میشد، که با لرزش خفیفی ارضا شدی، انگشت وسطشو
بیرون کشید و جایگزین لباس کرد.

نمی دونست اینار چرا انقدر برای بودن با ا/ت عجله داشت! ولی
نمی تونست جلوی خودش رو بگیره!

آروم با دستاش قفل سوتین رو لمس کرد و از تن دختر سرش داد!

دستاشو جلو آورد و روی سینه های درست ا/ت رو لمس کرد که صدای نالش توی دهن جیمین خفه شد!

جیمین باز دستشو روی عضو دختر گذاشت و نالید..

_فاک...بیبی...هنوز کاری نکردم که اینطور خیس شدی؟!

طاقت هر دو تموم شده بود و هردو برای لذت دادن به هم لحظه

شماری میکردن! جیمین پیش قدم شد و با باز کردن زیپ شلوار

تنگش هم زمان لباس زیرش رو پایین کشید!

ا/ت که تا اون زمان چشماش رو روی هم گذاشته بود با دیدن دیک

بزرگ جیمین آب دهنشو قورت داد و با فکر اینکه چطور قراره یا

اون لعنتی به فاک بره لبشو گزید!

جیمین بهش نزدیک تر شد و با لحن دستوری گفت...

_زود باش!

ا/ت به لبه ی صندلی نزدیک شد و دست های ظریفشو دور عضو

جیمین حلقه کرد،و به لبش نزدیکش کرد!

جیمین با حس دهن خیس و مرطوب دختر ناله ی آرومی کرد و

سرشو به عقب خم کرد!

گرما و مرطوبیت دهن معشوقش واسش بیش از حد لذت بخش

بود!

دستشو توی موهای قهوه ای دختر فرو کرد و بیشتر به خودش

فشردهش که قسمت بیشتری از دیکش وارد دهن دختر شد. ناله های

بلند و مردونه ی جیمین سکوت رو می شکست و با کشیدن موهای

ا/ت مجبورش میکرد که حرکاتشو تندتر کنه!

نزدیک به اوج رسیدنش بود که عضوشو از دهن مرطوب دختر

بیرون کشید و دستی توی موهاش کشید با لحنی که حالا دستوری

شده بود خطاب به دختر روبه روش گفت...

— چهار دست و پا ! زود باش!

از روی صندلی بلند شد و از جیمین اطاعت کرد!

روی زانوش خم شد و ارنجشو روی زمین سرد گذاشت، که باعث شد باسنش بالا بیاد و سرشو روی سرامیک های سرد قرار داد!

جیمین با دیدن وضعیت دختر ناله ای کرد و دیکشو به عضو دختر میمالید...

+ آهههه... ددی... زود... باش.. آهههه

جیمین انگشتاش رو روی کمر خوش تراش دختر سر داد و دیکشو تا ته داخل ا/ت فرو کرد!

جیغ و ناله های ا/ت فضا رو پر کرده بود و صدای ناله های بلندش برای جیمین لذت بخش بود!

+ آهههه... ددی... این... این خیلی بزرگه.. آههه

جیمین با سرعت داخل ا/ت ضربه میزد و دستشو روی کمرش سر میداد...

— شتت... خیلی تنگی!

ناله های مردونه ی جیمین شنیده میشد و هر دو رو بیشتر تحریک میکرد. جیمین کمر دختر رو گرفته بود و با سرعت خودشو توی ا/ت میکوبید... و حس میکرد تا حالا هیچ وقت موقع رابطه انقدر براش لذت بخش نبوده!

دستاشو از کمرش سر داد و روی کمر ا/ت خم شد، دستاشو تکیه گاه خودش قرار داد و سرعت ضربات پی در پیشو بیشتر کرد ، همینطور که محکم داخل ا/ت ضربه میزد، لاله ی گوشش رو مکید و کنار گوشش ناله میکرد!!

بدونه اینکه عضوشو ازت خارج کنه دستاشو دور کمرت حلقه کرد و از زمین جدات کرد!

دختر رو روی پاهاش نشوند و ضرباتشو عمیق تر کرد! زبونشو روی سرشونه ی دختر میکشید و همزمان سینه هاش رو توی مشتش فشار میداد!

دستتو روی شونه های جیمین تکیه دادی و از روی پاهاش بلند شدی، با تعجب بهت نگاه میکرد که به سمت جیمین برگشتی و دوباره روی پاهای جیمین نشستی با این تفاوت که حالت رو به روش بودی.

آروم روی عضوش نشستی و دستاتو دور گردنش حلقه کردی! با حس عضو جیمین که کم کم داخلش وارد میشد ناله ی بلندی کردی و به کمربت قوسی دادی، جیمین دستاشو دور کمربت حلقه کرده بود و تو دستاتو دور گردنش سفت تر کردی! آروم خودتو روی عضو جیمین بالا پایین میکردی و همزمان پشت جیمین رو با ناخونای لاک زدت چنگ میزدی! باسنتو توی دستاش گرفته بود و لباسو به لبات رسوند!

همینطور که با سرعت بالا پایین میشدی دستات رو بیشتر دور گردنش فشردی و پیشونیتو به پیشونیش چسبوندی.. و وقتی ناله میکردی لبات با لبای نرم و گوشتی یه جیمین برخورد میکرد!

باسنتو کمی بالا گرفت و دیکشو با سرعت داخلش حرکت داد!

+آهههه.. آهههه ددی... تندتر.. اممم

_فاک! عالیه!

بعد از چند ضربه ی محکم داخلش خالی شد و تو با حس مایه ی گرم درونت با جیغ آرومی ارضا شدی!

بی حال توی بغل جیمین کشیده شدی و اونم با انرژی کمی که براش مونده بود سرتو روی سینه ی سفتش گذاشت و بوسه ای به

پیشونیه عرق کردت زد!

تا حالا اینطوری پیش نرفته بود و آلان انرژی زیادی رو ازت گرفته بود!

حسه لذت چند دقیقه پیش هنوز توی وجودت بود، که پاهاتو به هم فشار میدادی و آروم ناله میکردی!

جیمین بوسه ی سطحی به لبای نیمه بازت زد و زمزمه کرد..
_بیب! حالت خوبه!؟

آروم سرتو به معنی آره بالا پایین کردی و بیشتر توی بغل برهنش جمع شدی..

چشمات داشت سنگین میشد که با حس معلق بودن، گوشه ی چشمات رو نیمه باز کردی و با دیدن در اتاق خواب لبخندی روی لبث نشست و چشمات رو روی هم گذاشتی